



گفتگوی روزنامه ایران با عماد افروغ، عضو کارگروه رصد فرهنگی کشور

باید شکاف بین فرهنگ رسمی و عمومی را رصد کنیم

تاکنون چهار جلسه کارگروه رصد فرهنگی تشکیل شده و اولین جلسه آن در دولت سیزدهم به زودی تشکیل خواهد شد. به همین مناسبت روزنامه ایران با عماد افروغ (جامعه‌شناس و عضو کارگروه رصد فرهنگی) گفتگویی انجام داده است که متن آن در سایت مرکز رصد فرهنگی کشور بازنشر می‌شود.

جناب دکتر افروغ، شما با حکم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌عنوان یکی از اعضای تیم «کارگروه رصد فرهنگی کشور» انتخاب شده‌اید. تشکیل این کارگروه چه ضرورتی دارد و چه اهدافی را در پیش گرفته است؟

هر نوع سیاستگذاری در حوزه فرهنگ، بدون شک مستلزم برنامه‌ریزی است و این برنامه‌ریزی باید برآمده از درک و شناخت صحیح از واقعیت باشد. به تعبیری، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری در عرصه فرهنگی را نباید صرفاً به شکلی ذهنی و برآمده از یک‌سری بایدها و نبایدهای ایدئولوژیک فردی پیش برد. به این دلیل، ما نیازمند رصد موضوعاتی هستیم که قرار است برای آن «سیاستگذاری» و متعاقب آن «برنامه‌ریزی» داشته باشیم. ما نمی‌توانیم براساس ذهنیت افرادی که مسئولیتی دارند به امر «سیاستگذاری فرهنگی» اهتمام ورزیم؛ کاری که متأسفانه سال‌ها است صورت می‌گیرد.

وقتی پای صحبت صاحب‌نظران و اهالی اندیشه و تحلیل‌هایی که از مسائل روز ارائه می‌کنند می‌نشینیم، اغلب ریشه بسیاری از مشکلات امروز (از مسائل کلان اجتماعی و اقتصادی گرفته تا مسائل زندگی روزمره) را به «مسائل فرهنگی» ربط می‌دهند. شما در بررسی چالش‌های امروز جامعه ایرانی، چه سهمی را برای فرهنگ قائل هستید؟

آنقدر کشورمان سیاست‌زده و اقتصادزده شده است که عملاً فرهنگ در سال‌های اخیر ذبح شده و جایگاهی ندارد. یک زمانی قرار بود فرهنگ در صدر بنشیند و به اقتصاد و سیاست ما خط بدهد، اما متأسفانه کار برعکس شد؛ اقتصاد و سیاست ناموجه ما است که به فرهنگ ما خط و ربط می‌دهد. رویکرد شخصی من این است که همه چیز را با فرهنگ و عرصه فرهنگی خلط نکنیم، ضمن اینکه معتقدم ریشه بسیاری از معضلات فرهنگی ما «اقتصادی» است. این امر را هم مضامین دینی و هم یافته‌های علمی تأیید می‌کند. باید متوجه باشیم که هر زمان چه مسأله‌ای، مسأله اصلی مردم است و بر سایر مسائل، چه بازتابی دارد. مسائل مربوط به زندگی روزمره همچون، رفتارها و اضطراب‌های ترافیکی، عدم رعایت حقوق دیگران و واکنش‌های عصبی و... بیشتر از آنکه فرهنگی باشند، یک واکنش اجتماعی و روانی به مسائل اقتصادی هستند. عالم‌ترین و فرهیخته‌ترین افراد وقتی با یک مسأله غیرقابل پیش‌بینی روبرو شوند که طی آن کرامت‌شان پایمال شده و شرافت‌شان لحاظ نشود، از خود واکنش نشان می‌دهند. با این حال، منکر این نکته هم نیستم که ریشه برخی از مسائل ما به فرهنگ برمی‌گردد و فرهنگ هم در مسائلی که با آن مواجه هستیم، سهمی را ایفا می‌کند، اما در عین حال، بر این نکته تأکید دارم که این سهم را نباید بیش از آنچه که هست، جلوه داد. در جامعه‌شناسی گاهی با تحلیل‌های فرهنگی مواجه هستیم که همه مشکلات را به گردن مردم و فرهنگ آنان می‌اندازد غافل از اینکه جامعه، اقتصاد و سیاست هم نقش دارد. تغییر رفتارهای فرهنگی به نوع مواجهه با مردم برمی‌گردد، یعنی اگر می‌خواهیم رفتار ترافیکی مردم را تغییر دهیم، قبل از هر چیز و از باب مثال و نمونه، پلیس باید با احترام و تکریم بیشتری با مردم برخورد کند. همه اینها تأثیر و تأثر متقابل دارد، یک نگرش فرهنگی را نمی‌توان از بالا دیکته کرد.

اشاره کردید که عرصه فرهنگ، عرصه دستوری نیست و نمی‌توان یک نگرش فرهنگی را به مردم دیکته کرد. با توجه به این امر، حال می‌خواهیم بدانیم در سیاستگذاری‌های فرهنگی چقدر به خواست و نیاز «مردم» توجه می‌شود و آنان را چقدر در سیاستگذاری‌های فرهنگی سهم می‌کنیم؟

معتقدم، بین زبان دلیل و زبان علت ما شکاف افتاده است؛ «زبان دلیل» زبان ایدئولوژیک، زبان ایده‌ها و بایدها و نبایدها و مربوط به نظم رسمی است. «زبان علت» مربوط به تأثیر و تأثرات اجتماعی - فرهنگی علی و روزانه مردم است. به نظر می‌رسد که زبان دلیل ما عنایتی به زبان علت یا همان مردم نداشته است. به همین دلیل، انبساط لازم را پیدا نکرده است و در نتیجه مردم نیز تأثیر لازم را از زبان دلیل نمی‌پذیرند.

واقعیت این است که مردم ما به‌طور کلی در سیاستگذاری‌های فرهنگی چندان که باید مشارکت داده نشده‌اند. اغلب، مسئولان بر اساس ذهنیت‌های فردی و ایدئولوژیک خود، برنامه‌ریزی کرده‌اند و بعد، از دلایل اجرایی و عملیاتی نشدن این سیاست‌ها پرسش می‌کنند. به‌طور مسلم اگر مردم در ایجاد امری حضور نداشته باشند، در اجرای آن هم نقش‌آفرین نخواهند بود. تا زمانی که شکاف بین «زبان دلیل» و «زبان علت» پر نشود، یا اقدامی برای پر شدن صورت نگیرد، مردم در سیاستگذاری‌ها به بازی گرفته خواهند شد. راه پرشدن این شکاف مشارکت مردم در سیاستگذاری‌ها است.

از آنجا که مردم حق فرهنگی دارند، نباید و شایسته نیست گروه حاکم و فرهنگ رسمی، خرده فرهنگ خود را بر جامعه دیکته کند.

تعریف شما از «فرهنگ عمومی» و «فرهنگ رسمی» چیست؟ و تعامل میان این دو چه ساز و کاری باید داشته باشد؟

فرهنگ عمومی «میراث اجتماعی مشترک» است؛ یعنی نخست، اجتماعی و تاریخی است و مربوط به یک قشر و گروه خاص نیست. دوم اینکه، قابل انتقال و قابل یادگیری است و افراد در آن سهم هستند، ولی این میراث اجتماعی مشترک به معنای نفی تکثر نیست؛ یعنی می‌تواند اشتراک و تفاوتی داشته باشد، ولی این اشتراک و تفاوت در یک نظم دیالکتیک و منظومه‌ای قرار دارد که طی آن ما، تفاوت‌ها را در عین ربط، می‌بینیم. بنابراین، در فرهنگ عمومی به‌طور حتم «تکثر» وجود دارد، اما تکثر با وجود وحدت است. حال اگر یکی از این نمودهای متکثر غالب شد و کوشید تا هنجارها و نمادهای خود را القا کند با واکنش رو به رو می‌شود، چون تکثر را در فرهنگ عمومی نادیده گرفته است. فرهنگ رسمی ما نوعاً اینگونه است؛ یعنی اغلب یکی از نمودهای متکثر حاکم می‌شود و سعی می‌کند خرده فرهنگ‌ها، ایستارها، ارزش‌ها و حتی الگوی رفتاری و نمادهای خودش را به طریقی به بقیه القا کند و طبیعتاً این امر با واکنش رو به رو می‌شود.

نکته‌ای که باید محل توجه قرار گیرد این است که تکثر به معنای آنارشیزم نیست، بلکه تکثر در عین وحدت است. تحقق چنین تکثر وحدت‌مندی، ظرافتی می‌طلبد و کسی هم که حاکم می‌شود، باید به عنصر وحدت‌بخش و به تکثر، توأمان توجه داشته باشد.

نمادهای متکثر ما همیشه روح وحدت داشته‌اند؛ برای مثال، همواره لباس فارس، ترک، کرد، لر، بلوچ و... ما با وجود تنوع رنگ و ظاهر، مضمون مشترک داشته و آن لحاظ شدن موازین دینی و فرهنگی در این پوشش‌ها است. باید این تکثر و تنوع را پاس داشت؛ چراکه زیبایی فرهنگی عمومی نیز به همین تکثر است.

بر این اساس، آیا معتقدید که فرهنگ رسمی باید از دل فرهنگ عمومی شکل گیرد؟

بله، فرهنگ رسمی باید به طور طبیعی و ناخودآگاه و به صورت زیست جهانی، از دل فرهنگ عمومی بیرون آید و این را شهوداً می‌توان درک کرد. از آنجا که مردم حق فرهنگی دارند، نباید و شایسته نیست گروه حاکم و فرهنگ رسمی، خرده فرهنگ خود را بر جامعه دیکته کند.

رصد فرهنگی در کم کردن شکاف بین فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی چه شأن و جایگاهی دارد؟

همان‌طور که عنوان شد در حال حاضر میان نظم رسمی و دلیل‌محور ما با سطح فرهنگی - اجتماعی علی‌ی مردم هیچ نسبتی وجود ندارد؛ مردم راه خود را می‌روند و مسئولان هم راه خود را در پیش گرفته‌اند. در این فضا، مسئولان به دلیل قدرتی که دارند گاه می‌خواهند نظم منطقی مطلوب خود را به خورد مردم بدهند بدون اینکه ارتباط دیالکتیکی با مردم برقرار کنند، این امر واکنش مردم را به دنبال خواهد داشت و باعث می‌شود آنان، این سیاست را و این نظم منطقی ایدئولوژیک را برنتابند. بر این اساس، ما نیاز داریم مدام رصد کنیم که چه اشتراک و تفاوتی بین نگرش‌های فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی، پنداشت‌های فرهنگی مسئولان و متصدیان امر فرهنگی با مردم وجود دارد. حسب مطالعات و تحقیقات گذشته به این نتیجه رسیده‌ام که شکاف قابل توجهی بین «فرهنگ رسمی» و «فرهنگ عمومی» وجود دارد و ما متأسفانه آن را رصد نکرده‌ایم.

سال‌ها پیش در جلسه شورای فرهنگ عمومی پیشنهاد کردم پیمایشی انجام شود و بررسی کنیم نسل نزدیک به انقلاب اسلامی دهه ۵۰ یا ۶۰ و ۷۰ چگونه می‌اندیشند، چه ارزش‌ها، گرایش‌ها و باورهایی دارند؟ و نسل‌های بعدی، اواخر دهه ۷۰ و ۸۰ و اخیراً ۹۰ چگونه می‌اندیشند؟ اشتراک‌ها و شکاف‌ها را دریابیم، اشتراکات را تقویت کرده و شکاف‌ها را بر طرف کنیم، اما متأسفانه این پیمایش انجام نشد و هیچ پیمایش ملی دیگری در اختیار نداریم. پیمایشی سال ۱۳۹۵ انجام شد که آخرین پیمایش ملی ما بود، هر چند در آن پیمایش، سرنخ‌هایی در خصوص اشتراک‌ها به دست آمد اما کافی و تفکیک شده نبود.

امروز که در سطح رفتار اتفاقاتی در حال رقم خوردن است «رصد فرهنگی» بیش از پیش اهمیت پیدا کرده است، به طور معمول انسان‌ها آنچنان عمل می‌کنند که می‌اندیشند، سطح باورها و ارزش‌ها تا حدودی روی رفتارها و حتی نمادها تأثیر می‌گذارد، هرچند که در اینجا نیز نباید اغراق و غلو کرد، گاه ممکن است نمادها، سبک زندگی و الگوی مصرف قشری از جامعه، خاص و متفاوت باشد اما با سطح زیرین که در بردارنده باورها و ارزش‌ها است هماهنگ باشد. می‌خواهم بگویم نباید در دام تقلیل‌گرایی باورها به نمادها بیفتیم. این نکته بسیار مهمی است که متأسفانه به آن کمتر توجه می‌شود.

به طور معمول، نماد یا سبک زندگی خارج از عرف افراد را بلافاصله به باورها و هستی‌شناسی آنان تسری می‌دهند. این در حالی است که باید برای تمام این مؤلفه‌ها، گویه‌های مشخص و تعریف شده‌ای اتخاذ کرد و برخلاف پیمایش‌های قبلی که نمونه‌ها اغلب تصادفی هستند، باید نسل گذشته را از نسل جدید تفکیک و در پیمایش خود سهم هر کدام را مشخص کنیم تا بتوانیم شکاف بین آنان را مورد سنجش قرار دهیم، همچنین باید انتخابی هم بین مسئولان به‌ویژه مسئولان فرهنگی و مردم داشته باشیم که ببینیم مسئولان چگونه می‌اندیشند و مردم چگونه فکر می‌کنند؟ مسئولان در چه عالمی سیر می‌کنند و مردم چه دغدغه‌هایی دارند؟ البته این بحث‌ها شناختی، ذهنی، نگرشی و ارزشی است و بحث رفتار چیز دیگری است؛ چه بسا نسل‌های قدیم که به اصطلاح پایبندی بیشتری به ارزش‌ها و باورهای خاص در گذشته داشته‌اند، رفتاری در حال حاضر متناسب با آن نداشته باشند و برعکس ممکن است نسل جدیدی که به اصطلاح و در ظاهر چندان نسبتی با برخی از ارزش‌ها و ایستارهای نسل گذشته ندارند، رفتارهایی مطلوب‌تر و موجه‌تر داشته باشند. این نکته‌ای است که در رصد فرهنگی باید دنبال شود. مادامی که نتوانیم یک تصویر روشن از آنچه که نسل گذشته و متصدیان رسمی می‌اندیشند و آنچه که در سطح جامعه می‌گذرد، ترسیم کنیم و آن را مبنای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی قرار ندهیم عملاً

در عرصه فرهنگ با ساختاری قفل شده مواجه خواهیم بود. برای اینکه سطح اجتماعی و فرهنگی مردم از سطح منطقی یا رسمی اثر بپذیرند باید نظم منطقی و رسمی هم از سطح اجتماعی و فرهنگی تأثیر بپذیرد و مادامی که بخواهد خود را دیکته کند، مردم هم مقاومت خواهند کرد.

لینک مصاحبه در وبسایت روزنامه ایران، سه‌شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۱، صفحه ۱۸